

## «بسمه تعالی»

احوال فیلسوف نا مکرر تنها / رحمان بوذری.

(روزنامه همشهری ۱۳/۶/۲۷)

در این مقاله، ضمن اشاره به مراحل مختلف زندگی استاد سید احمد فردید، از او به عنوان نخستین فلسفه پرداز عصر جدید ایران یاد شده است.

شاید تنها نکته‌ای که همه موافقان، مخالفان، دوستان و دشمنان این متفکر بر آن اتفاق نظر دارند، اطلاعات وسیع و کم نظیر ایشان از حکمت اسلامی و عرفان نظری و آشنایی عمیق با فلسفه‌های اسلامی و همچنین فیلسوف آلمانی معاصر، مارتین هیدگر است. استاد، ما را متوجه مآثر تاریخی مان می‌کند. او بحث رابطه ما با غرب و واقعیت کنونی تاریخی مان را مطرح کرده و بسیاری از مسائلی که اکنون در فلسفه مطرح است را به میان آورده است. در نظر مرحوم فردید، هیدگر فیلسوف بزرگی بود، اما استاد، هیدگری نبود، بلکه خود را هم سخن هیدگر می‌دانست. در پایان مقاله آمده است که سخنان و حرفهای فردید..... روزگاری از پس ابرهای تاریخ سر بر می‌آورد و خود را می‌نمایاند و این ربطی به مواجهه سیاسی ما با وی نخواهد داشت و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، دست و پا زنان در برزخ میان سنت و مدرنیته، نیازمند تفکری دیگر هستیم، تفکری دیگر برای فردایی دیگر. تفکری که از جنس تفکر امروز نیست. تفکری متعلق به فردا و پس فردای تاریخ.

## سیری در زندگی، احوالات و آرای سید احمد فردید

### فیلسوف نامکرر تنها

رحمان بوذری

«به نام خدای پس فردا شروع می‌کنم. به نام خدای لطف پس فردا، آن خدایی که انسان پس فردا و آینده مظهرش خواهد بود. آن خدای لطف پس فردا.»

«من همیشه به نام باسمه تبارک و تعالی آغاز کرده‌ام. به نام خدا و تکرار می‌کنم و همواره تکرار خواهم کرد. آن الله، آن الهی که مراد می‌کنم، خدای امروز نیست، خدای امروز طاغوت است.»

«مطلبی که تکرار شود، عادت می‌شود. گاهی عادت خودش یکی از عوامل غفلت است و من هم از بس تکرار کرده‌ام، باسمه تعالی و از اینها، نگرانم از اینکه تکرار شود. بدون اینکه مدعی باشم، متذکر نام خدا هستم. به هر حال می‌گویم باسمه تعالی. به نام خدای خارج از عادت که متداول است و بنابراین به نام خدای پریروز و پس فردا.»

اینها جملات آغازین سخنرانی‌های مردی است که شاید پرمناقشه‌ترین فیلسوف سال‌های اخیر باشد. مردی که به تعبیر منتقدان سرسخت این سال‌هایش «اسطوره فلسفی در میان ما» لقب گرفت و با مرگش پرونده او گشوده شد. مردی که کمتر نوشت و بیشتر سخن گفت و اتفاقاً سخنانی بر زبان راند که وجودش را همچنان سر به مهر باقی گذارده است؛ فیلسوف پرمز و رازی که آرای او در میان اهوای سیاسی مخالفان و موافقان گم شد؛ مردی به نام سید احمد فردید.

یان‌ریشارد در کتاب معروف خود، روشنفکران و انقلاب اسلامی می‌نویسد: «بعد از نام امام خمینی هیچ کس مثل دکتر فردید بر افکار جوانان انقلابی تاثیر مستقیم و غیرمستقیم نداشته است.» گرچه

این تعبیر در مورد او اغراق آمیز به نظر می‌رسد، اما این فیلسوف شفاهی – که به گفته برخی از شاگردانش این تعبیر درباره او نارواست – در میان دوستان و شاگردان و کسانی که مخالف سرسخت او محسوب می‌شوند، غریب افتاده است. از طرفی شاگردان او آن اندازه از هم گسیخته و پراکنده‌اند که سخت بشود آنها را دور یک سفره جمع کرد و از آن طرف مخالفانش به اتکای تریبون‌های متعدد خود، آن اندازه درباره شخصیت او سخن گفته‌اند که حتی پاره‌ای از افکار و آرای او هم مورد بررسی جدی قرار نگرفته است.

فیلسوفی که نخستین فلسفه پرداز عصر جدید ایران نام گرفت و از حوالت تاریخی سخن می‌گفت، اما زمان او را با خود برد و در میان دوستان و دشمنانش به فراموشی سپرده شد.

سید احمد یزدی که پس از انتشار مقاله ای در دوره سوم مجله سخن (در نیمه نخست دهه بیست) نام فرید را برای خود انتخاب کرد. در سال ۱۲۸۹ (یا ۱۲۹۱) در خانواده‌ای متمول در یزد به دنیا آمد.

«من در یزد متولد شده‌ام. در زندان سکندر، در کویر که چشم‌اندازی چون تاریخ فلسفه دارد. اسم اصلی من یزدی است. بعداً فرید شد.»

سید احمد، کودکی‌اش را در محله «سردوراه» یزد گذراند. در همان جا دوره تعلیمات سنتی و علوم قدیمه در حوزه‌های علمیه – یعنی زبان و ادبیات عرب و مقدمات علم معقول – را آموخت پدرش از مشوقان اصلی او در یادگیری زبان‌های خارجی بود، تا آنجا که به توصیه او در دوازده سالگی به یادگیری زبان فرانسه پرداخت. همان سال‌ها با اشتیاقی وافر به فراگیری ریاضیات و هندسه قدیم و جدید هم پرداخت.

«تقریباً دوازده سالم بود که پدر مرا وادار کرد فرانسه بخوانم. چه کسی می‌تواند تصور کند که در آن دوره و در آن سال‌های فقر و بی‌خبری و در آن منطقه کویری که مثل بن بست در جغرافیای جهان قرار گرفته بود، یک دهقان که از جهان خارج چیزی جز سراب کویر را نمی‌دید و گویی قبل از گالیله زندگی می‌کرد، نوجوانش را تشویق به فراگیری زبان فرانسه کند... من فرانسه را خواندم و خوب هم خواندم.»

با تسلط بر زبان عربی و فرانسه از سن ۱۴ سالگی دری به روی سید احمد نوجوان گشوده می‌شود. دری که از سویی روبه حکمت اسلامی دارد و از سوی دیگر رویی به فلسفه غرب. در سال ۱۳۰۵ - در سن ۱۶ سالگی - سید احمد عازم تهران می‌شود.

«شانزده سالم بود که به تهران آمدم. این اولین سفر من بود. تهران را دیدم. فهمیدم زمین کروی است و به یزد ختم نمی‌شود.»

او با موفقیت در امتحانات متفرقه و مصاحبه در کلاس سوم متوسطه مدرسه سلطانی ثبت نام می‌کند.

«برای ادامه تحصیل به دبیرستانی مراجعه کردم که نامش سلطانی بود. عموی دکتر نراقی در آن مدرسه، سمت مدیری داشت. سلام کردم و نشستم. چندین سوال از من کرد تا ببیند چند مرده حلاجم. سوال‌ها را که جواب دادم بدون پرس و جوی بیشتری مرا به کلاس سوم متوسطه حوالت داد.»

سپس به مدرسه دارالفنون می‌رود و سال ششم متوسطه را در آن جا می‌گذراند و در سال ۱۳۰۷ تحصیلات متوسطه را به اتمام می‌رساند. سید احمد فرید در این ایام از دروس بعضی از علمای آن زمان از جمله آیات عظام تنکابنی، سید کاظم عصار و شریعت سنگلجی استفاده می‌کند. دوست و هم درس دایمی او در این زمان مرحوم استاد علی اکبر شهابی است. فرید با ادامه تحصیلات

خود در تهران فرصت مناسبی جهت مراجعه به منابع خارجی پیدا می‌کند و علاوه بر تسلط کامل به دو زبان عربی و فرانسه به فراگیری زبان آلمانی نیز می‌پردازد و با داشتن تحصیلات قدیم و مطالعات جدید با موفقیت در مصاحبه و امتحانات مربوطه، به دانشگاه وارد و با استفاده از قانون تحصیلات جهشی طی مدت یک سال موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای عالی دانشگاه تهران - در سال ۱۳۱۴ - می‌شود. او در این دوره در شعبه پژوهشی جامعه معلمان ایران نیز فعالیت می‌کند. در این ایام سرخوشی و جوانی، فردید به غرب تمایل زیادی پیدا می‌کند و با تحصیلکردگان و فرنگ دیدگان و روشنفکران مقیم تهران آشنا و در محافل و مجالس آنها رفت و آمد می‌کند.

«غرب مرا کشید. مرا جذب کرد. مثل آهن ربایی که براده را به خود می‌کشد. آری غرب مرا زد، مثل صاعقه و این صاعقه نابهنگام درخت اعتقادات را از ریشه سوزانید. همه چیز رفت. همه چیز سوخت. باورها آتش گرفت، دین آتش گرفت، مذهب آتش گرفت، ایمان آتش گرفت و من در میان این شعله‌های بی‌امان برشته شدم، جزغاله شدم و قامت اندیشه‌ام به قیامت رفت.»

در همین سال‌ها فردید با صادق هدایت گره خورده و دوستی آنها تا اواخر عمر هدایت ادامه پیدا می‌کند و خاطره آن تا پایان زندگی در ذهن فردید باقی می‌ماند این ارتباط که یکی به نویسنده‌ای با ادبیات جدید و دیگری به فیلسوف فلسفه پرداز نو باز می‌گردد، قابل تأمل است.

«در هنگام آشنایی و دوستی با هدایت، من دبیر بودم، و هم دانش پژوهی کوشا. پرورش من آخوندی نبود اما چون جز فلسفه، رشته‌های دیگر چندان چنگی به دلم نمی‌زد و اشتغال به فلسفه را هم جدی گرفته بودم، از همان آغاز دریافتم که تعاطی فلسفه جدید بدون نگرشی در فلسفه اسلامی معنی نخواهد داد از این رو در آن زمان همراه با فلسفه جدید به فلسفه قدیم نیز

می‌پرداختم و در آن فرو می‌رفتم. در این رهگذر هدایت از کسان انگشت شماری بود که مرا در کار خود تشویق می‌کرد و دم او تا بدان پایه پاکدلانه و گرم بود که در زندگی من تاثیر بسیار نهاد.» رابطه فردید و هدایت ادامه داشت و همکاران دیگری نیز چون مظفر بقایی و حسن شهید نورایی که هر دو در مجله سخن - که به سردبیری پرویز ناتل خانلری منتشر می‌شد - حضور داشتند به این حلقه می‌پیوندند.

فردید در شورای سردبیری سخن شرکت می‌کند و از آنجا با یحیی مهدوی اولین رئیس گروه فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران آشنا می‌شود و او مقدمات تدریس فردید را در دانشگاه تهران فراهم می‌کند. در همین دوران است که فردید با تالیف مقالاتی در مجله سخن خود را مطرح می‌کند. سال ۱۳۲۴ مجموعه مقالاتی با عنوان از «کانت تا هیدگر» از او به چاپ می‌رسد که دقت نظرش را بر همگان آشکار می‌کند و تحریر همین چند مقاله مقدمات ادامه تحصیل او را در اروپا فراهم می‌کند. او در سال ۱۳۲۶ ابتدا به فرانسه و سپس به آلمان می‌رود و در دانشگاه سوربن و هایدلبرگ به ادامه تحصیلات و تحقیقات خود می‌پردازد. از اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل توانمندی فردید ظهور جدی پیدا می‌کند. او پس از بازگشت به ایران در دانشکده‌های ادبیات و الهیات دانشگاه تهران مشغول تدریس می‌شود و از رهگذر آشنایی با زبان‌های کهن یونانی، لاتین، سنسکریت و پهلوی با حضور در مجامع فرهنگی، افکار خود را منتشر می‌کند. در سال ۱۳۳۸ فردید تعبیر «غرب زدگی» را با توجه به مقدمات حکمی و فلسفی آن مطرح می‌کند و از آن پس، این اصطلاح به وفور بر سر زبان‌ها می‌افتد. او در سال ۱۳۴۰ در جلسات «شورای هدف فرهنگ ایران» به دعوت وزیر فرهنگ حضور پیدا می‌کند. جلساتی که سید جلال آل احمد هم در آنها حضور دارد و در همین جلسات شیفته فردید می‌شود و کتاب غرب زدگی را متأثر از او به رشته

تحریر در می‌آورد. هر چند فرید معتقد بود که آل احمد این اصطلاح بر ساخته او را در نیافته است.

«در دوره آقای درخشش وزیر وقت آموزش و پرورش، جلسه‌ای یا سمیناری یا چیزی شبیه آن تشکیل شد، تا به بررسی مبانی آموزش و پرورش پردازد. عنوان جلسه دقیقاً این بود «بحث در مبانی آموزش و پرورش». در آن، بسیاری از صاحبان به نام، مثل آقای دکتر تسلیمی، دکتر راسخ، دکتر کاردان، مرحوم جلال آل احمد و عده دیگری که آنها اغلب روانشناس بودند، شرکت داشتند. خب، بنده را هم دعوت کرده بودند. بنده هم به شهادت آقایان مطالبی را عنوان کردم، که همین مطالب باعث کشیده شدن اصل بحث به زمینه‌های دیگر گردید. یکی از این زمینه‌ها غرب زدگی بود. بعد مرحوم آل احمد به اشاره و القائات من مقالتی نوشت و غرب زدگی را مطرح کرد و به این ترتیب بحث سطحی در مبانی آموزش و پرورش به مقاله آل احمد انجامید. گرچه آل احمد این شهادت را داشت که به طور تلویحی بگوید، غرب زدگی و عنوان آن از شخص من نیست. ولی به هر صورت این قضیه توانست طرح و تعقیب شود. البته غرب زدگی به آن صورت که مطرح شد از دید من بی‌اعتبار است، چون من استنتاج دیگری از آن دارم و همیشه هم منتظر وقت مناسب بودم که آن را عنوان کنم. فکر می‌کنم، اکنون فرصت مناسب برای من به وجود آمده، تا آزادانه عقاید خود را بیان کنم.»

در مرداد ماه ۱۳۴۶، فرید در بیست و هفتمین کنگره خاورشناسان در آمریکا شرکت می‌کند. استادان دیگری همچون مجتبی مینوی، سید حسین نصر، ابوالحسن جلیلی، محمد مقدم، عباس زریاب خویی، عزت‌الله ننگهبان، علی اکبر جعفری و ایرج افشار در این کنگره حضور داشتند. عنوان سخنرانی فرید که هیچ‌گاه مکتوب نمی‌شود، «معانی هیبت و سبحان... در تصوف اسلامی» بود. ظاهراً رفتار فرید از دید همسفران او با دیگران متفاوت بوده است. ایرج افشار در توصیف

این سفر می‌گوید: «فردید هر چند یک بار از عالم فلسفی و دنیای پر لذت فکر، به جهان مادی و حیات دوستان می‌آمد.»

فردید در تدریس شیوه خاصی داشت و همین، سبب جلب توجه دیگران می‌شده است. او در بسیاری از مواقع کلاسش را با ذکر واقعه یا حادثه اجتماعی یا سیاسی آغاز می‌کرده و سپس به بیان نظر خویش می‌پرداخته است. او در جلسات درس و سخنرانی‌هایش شیوه تفصیل و تاویل (هرمنوتیک) و به تعبیر خودش روش زندآگاهانه را در پیش می‌گرفت و منظومه‌ای از تفکرات خود را به مخاطب عرضه می‌کرد. کلماتی به کار می‌برد که یا خودش واضح آنها بود، یا پیش از آن کمتر کسی به گوشش خورده بود. حتی تحقیقات او در زمینه ریشه کلمات و اصطلاحات در زبان‌های قدیم موجب شد که فرهنگستان زبان از او برای تحقیق و تدوین یک دوره فرهنگ اصطلاحات فلسفی دعوت کند. فردید به این دعوت پاسخ مثبت داد و تحقیقات وسیعی را آغاز کرد که به دلیل عدم درک کامل و حمایت و تامین امکانات، از سوی کارگزاران فرهنگی رژیم سابق ناتمام ماند. کم‌کم گرداگرد فردید حلقه‌ای از اندیشمندان تشکیل می‌شود و اندیشه‌های او مورد توجه قرار می‌گیرد. شاگردان خاص او مثل دکتر رضا داوری اردکانی و سید عباس معارف از او بیشتر سخن می‌گویند. تا جایی که عباس معارف مواجهه با فردید را انقلابی بزرگ در آرا و احوالش می‌داند. سید عباس معارف در یکی از اشعارش با اشاره به این موضوع آورده است:

آن پیر بلاجو که معارف شب توفان  
سرمست به گرداب زد و برد گوهرها

سر حلقه رندان جهان احمد فردید  
پیک فلق و قافله سالار سحرها

داریوش آشوری، داریوش شایگان، سید جلال آل احمد، احسان نراقی، ابوالحسن جلیلی، امیرحسین جهانگللو نیز در جلساتی که فردید در آنها محوریت داشت، شرکت می‌کردند؛ جلساتی که به «فردیدیه» مشهور می‌شود. فردید چند سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در میزگردهای



تلویزیونی شرکت می‌کند و چند ماهی هم در دهه پنجاه در مجموعه برنامه‌های تلویزیونی به تفسیر حافظ می‌پردازد.

با پیروزی انقلاب اسلامی فیلسوف پیر، فصل تازه‌ای آغاز می‌کند. پیشنهاد می‌دهد که تدوین مقدمه برای قانون اساسی را به او بسپارند و در کنگره‌ای با عنوان «کنگره مسلمانان معتقد به نقد پیش‌نویس قانون اساسی» در دانشگاه تهران شرکت می‌کند. فرید در سال‌های پس از انقلاب اسلامی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان و استادان دانشکده ادبیات و حقوق دانشگاه تهران برای ایجاد سلسله سخنرانی‌هایی دعوت شد که طی آن جلسات، به شرح و بسط مفاهیم سیاسی و تعبیرات نظری با توجه به مسایل روز و نقد دیدگاه‌های غربی پرداخت و به صراحت تمام از روحیه شهادت طلبی، ایمان و ایثار جوانان در انقلاب اسلامی و مجاهدت رهبری آن (امام خمینی) تجلیل کرد و از پیروزی انقلاب به عنوان نشانه‌ای از تزلزل در تفکر بشرانگاران و الحادی جدید یاد کرد.

فرید هیچگاه نه از قبل از پیروزی انقلاب و نه پس از آن صاحب پست و منصب سیاسی نبود. خودش می‌گوید: «از زمانی که غرب زدگی را گفته‌ام همواره در حاشیه بوده‌ام و تا مرگ نیز در حاشیه حوالت تاریخ خواهم ماند و خدا نخواهد خواست که کاره‌ای بشوم.»

فرید در سال‌های گوشه‌نشینی و عزلت خود مجموعه یادداشت‌ها و حواشی مفصلی بر فرهنگ‌های مختلف و اتیمولوژی زبان‌های اروپایی و فرهنگ معجم الوسیط نگاشت، که در آن ریشه کلمات عربی را با ریشه زبان‌های هند و اروپایی مقایسه کرده و نتایج آن را به رشته تحریر در آورده است.

او در سال ۱۳۷۱ کم و بیش همه جلسات خانگی و سخنرانی‌ها را تعطیل کرد و یکسره خلوت گزید و در ۲۵ مرداد ماه ۱۳۷۳ در گذشت. پس از فوت او شاگردان و دوستانش به نشر مطالبی

در مورد او پرداختند و مجلات و کتاب‌هایی منتشر کردند. منزل او نیز در کوچه مهربان خیابان صبای شمالی در سال ۱۳۷۶ با کمک شهرداری تهران به بنیاد حکمی - فلسفی فردید تبدیل شد که به ترویج اندیشه‌های او و برگزاری کلاس و نشر کتاب می‌پردازد.

### نخستین فلسفه‌پرداز عصر جدید

شاید تنها نکته‌ای که همه موافقان، مخالفان، دوستان و دشمنان بر آن اتفاق نظر دارند، اطلاعات وسیع و کم نظیر سید احمد فردید از حکمت اسلامی و عرفان نظری و آشنایی عمیق او با فلسفه‌های اسلامی و همچنین فیلسوف آلمانی معاصر، مارتین هیدگر است.

«ما وقتی از فلسفه اسلامی صحبت می‌کنیم بلافاصله ابن سینا، فارابی، سهروردی، ملاصدرا و ... در نظرمان می‌آید. ولی وقتی بحث از فلسفه معاصر به میان می‌آید چه چیزی به ذهن خطور می‌کند؟ کسی حرفی زده است؟! چیزی گفته است؟ تنها فروغی کتاب سیر حکمت در اروپا را نوشته که آن هم فقط گزارش است. دیگران چه کردند؟ کتاب‌هایی را از کانت، هگل و برگسون ترجمه کرده‌اند. اما آیا در ایران کسی هست که حرف فلسفی غیر از آنچه که از میراث قدیم ما مانده زده باشد؟! اگر یک نفر را پیدا کنید آن فردید است. فردید ما را متوجه مآثر تاریخی‌مان می‌کند. او بحث رابطه ما با غرب و واقعیت کنونی تاریخی‌مان را مطرح کرده و بسیاری از مسایلی که الان در فلسفه مطرح است، را به میان آورده است. قبل از اینکه مارکوزه کتاب «بشر تک ساحتی» را بنویسد فردید از ساحت‌های وجود انسان و غلبه ساحت بشریت صحبت کرده، اگر هم اقتباس از غرب بوده است، نظم خاصی به مطالبش داده و برای خود، فلسفه داشته و صاحب‌نظر شده است.» (گفتگوی منتشر نشده نگارنده با دکتر رضا داوری). فردید با سخت‌کوشی و پیگیری خیره‌کننده‌ای عمری دراز را نه فقط صرف تامل و تفکر که صرف ترویج و توضیح اندیشه‌هایش کرد و بی اینکه چیزی درباره

اندیشه‌هایش بنویسد بر دو نسل از اهل اندیشه این مملکت اثری چشمگیر گذاشت و شاگردان فراوان پرورد و مفهوم‌ها و تعابیر ویژه ساخت و گفتمان فکری خاصی پدید آورد که به رغم فراز و نشیب‌ها، سال‌هاست که مهر و نشانش بر بعضی مجامع و محافل و نشریات و کتاب‌ها هست. مهم‌ترین متفکران ما، دست کم، در دوره‌هایی و در بعضی آثارشان تحت تاثیر اندیشه‌های فردید بوده‌اند. حتی داریوش آشوری هم که دیگر به خاطر مقاله «اسطوره فلسفه میان ما» از مخالفان سرسخت فردید به حساب می‌آید، تا سال‌ها دلبستگی خود به اندیشه‌های فردید را فراموش یا انکار نکرد، بلکه توجه خود را به این پدیده فکری حفظ و در فرصت مناسب به آسیب‌شناسی آن پرداخت. داریوش آشوری که به تعبیر خودش از اعضای ثابت جلسات هفتگی فردید بود و سه - چهار سالی خاموش و با کنجکاوی تمام به حرف‌های او گوش می‌سپرد، بیش از آنکه یکباره به همه چیز پشت پا زند و فردید را چنین و چنان بداند و در سال‌هایی که اگرچه دل خوشی از فردید نداشت، اما کمتر به مخالفت مستقیم و صریح با فردید و شاگردانش می‌پرداخت و تلاش می‌کرد به نقد و بررسی مبادی و نتایج فکری و فلسفی اندیشه‌های فردید بپردازد و مثلاً مقاله «نظریه غرب زدگی و بحران تفکر در ایران» را می‌نویسد و می‌کوشد، حسن و عیب کار فردید را بیان کند، وقتی به تاثیر شگرف فردید در اندیشه معاصر می‌رسد در می‌ماند و از او با عنوان «نخستین فیلسوف تاریخ مدرن ایران» یاد می‌کند: «فردید مساله نسبت ما با تاریخ گذشته‌مان و با تاریخ جهان مدرن غرب را از ساده‌اندیشی روشنفکران و کارشناسان به در آورد و به صورت یک بحران تاریخی طرح کرد. گذشته از آنکه دیدگاه او را نسبت به این مساله بپذیریم یا نپذیریم، اعتبار طرح این مساله را باید برای او بشناسیم و این همان چیزی است که او را سزاوار عنوان نخستین فیلسوف تاریخ مدرن ما می‌کند.» (آشوری، دو یادداشت، نگاه نو، مهر - آبان ۱۳۷۳)

## هم سخنی با هایدگر

تعلق خاطر فکری سید احمد فردید به فیلسوف آلمانی معاصر، مارتین هایدگر موجب شده است که بسیاری از مخالفان او را بدل هایدگر بدانند و اهمیت او را نادیده بگیرند چه اینکه این حرف‌ها را اگر قرار باشد از بدل هایدگر بپذیرند، از اصل او قبول می‌کنند.

«آشنایان با فردید به یاد می‌آورند که نام مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی از زبان او نمی‌افتاد. وی در آغاز خود را شارح هایدگر می‌دانست ولی آخرسرها خود را هم سخن او می‌شمرد. نسبت فردید با هایدگر چه بود و او هایدگر را چگونه می‌فهمید؟» (داریوش آشوری، مقاله اسطوره فلسفه میان ما) هم سخنی اما به معنای تبعیت نیست. در واقع فردید از هایدگر به عنوان متفکری که در برهه‌ای از تاریخ ظهور کرده و تاریخ ۲۵۰۰ ساله تمدن متافیزیک را زیر سوال برده است، به عنوان یکی از منابع منظومه فکری خود استفاده می‌کند و تفسیر او از هایدگر با تفسیر دیگران متفاوت است، تا جایی که از آن به عنوان روایت فردیدی از هایدگر یاد می‌کنند.

«دو فیلسوف هیچ کدام نمی‌توانند مقلد هم باشند. اگر یکی مقلد بود دیگر فیلسوف نیست. ممکن است دو نفر سوالات مشترک داشته باشند و سخن هم را درک کنند؛ مثلاً کسی طلبی دارد طلبش را در تفکر فیلسوفی پیدا می‌کند یا سخن خودش را به سخن آن فیلسوف نزدیک می‌کند. هر کسی اهل فلسفه است، خودش را به حکیم و فیلسوف و عارفی نزدیک می‌داند. این یک امر طبیعی است. اختلاف هم بین همه آنهاست. در نظر مرحوم فردید، هایدگر فیلسوف بزرگی بود اما دکتر، هایدگری نبود.»

(دکتر رضا داوری، سخنرانی در سالگرد فردید.)

«چندین و چند فرق اساسی میان فردید و مارتین هایدگر را از نظر نمی‌باید دور داشت. نخست اینکه هایدگر یک آلمانی بسیار جدی و بانظم، پرورش یافته در سنت شکوهمند فلسفه در آلمان و

استاد بزرگ و به رسمیت شناخته شده فلسفه بود، اما فردید یک استاد دانشگاه بی‌انضباط از هر نظر، در یک دانشگاه خاورمیانه‌ای بود» (داریوش آشوری، مقاله اسطوره فلسفه در میان ما). آشوری علاوه بر مقایسه خصوصیات و ویژگی‌های شخصی فردید با هیدگر «فلسفه» دکتر فردید را ملغمه‌ای از عرفان نظری ابن عربی، فلسفه تاریخ هگل، صورت و ماده ارسطو و «تاریخ و هستی» هیدگر می‌داند، بی‌آنکه با نظم خاصی بیان شود. آنچه در این میان باید بدان توجه داشت این است که حتی مخالفان فردید نیز او را دارای فلسفه‌ای خاص و برگرفته از منابع و مآخذ گوناگون می‌دانند. ولو اینکه با برخی پیش فرض‌ها و نظریات او مخالف باشند. هیدگر نیز در این طریقت فکری یکی از منابع مهم تفکر فردید است.

### فردیدیون

دکتر فردید اگرچه از مریدان حلقه به گوش بیزار بود و در رفتار شخصی‌اش هم بسیاری را از خود رنجانده بود و حتی مدعیان شاگردی‌اش را آدم‌هایی خطاب می‌کرد که هیچ چیز نفهمیده‌اند: «مدعیان اصلا به من ارتباطی ندارند چنانچه بارها تکرار کرده‌ام، این اشخاص اصلا درس نخوانده‌اند کار آنها مانند آدم‌هایی است که مطالبی را بگیرند و مسخ و بعد تکرار کنند و تحویل بدهند. ایشان مطالب مرا ساعت‌ها نشسته و گوش داده‌اند. حالا، اینها که نمی‌توانند حرف‌های مرا بفهمند به شکل طوطی‌وار تکرار می‌کنند، بدون آنکه چیزی به آن بیفزایند و دو کتاب بخوانند جملاتی که نتیجه پنجاه سال کار من است یکباره نقل می‌کنند.» (کتاب دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان محمد مددپور)، اما با همه این احوال و با همه تندخویی‌هایش، همواره حلقه‌ای از

شاگردان گرداگرد او جمع شده و به سخنانش گوش می‌سپردند که به فردیدیون مشهور شده‌اند. دکتر داوری با اشاره به رابطه فردید و هیدگر، فرهنگ و اندیشه را از سیاست جدا می‌داند و حزب و گروه و دسته قایل شدن را در مورد اندیشه و فرهنگ اشتباه می‌داند.

«اینکه امروز سخن از هیدگری گفته می‌شود، من گروهی به اسم هیدگری و فردیدی نمی‌شناسم. من و جمعی از دوستان شاگرد مرحوم دکتر فردید بودیم، اما صحبت از هیدگری و فردیدی نیست. در فلسفه و حکمت، حزب وجود ندارد. حزب وقتی تشکیل می‌شود، ایدئولوژی خاصی دارد که افراد یکسان می‌فهمند و از آن تبعیت می‌کنند. نوعی دستورالعمل است. با هیدگر چنین معامله‌ای نمی‌توان کرد. او به آدم راه نمی‌دهد که از او دستورالعمل بخواهیم.»

دکتر داوری همچنین از برخوردهای ناپخته و شورشگرانه با تفکر تعجب می‌کند.

«وقتی که بحث از هیدگری و نفی آنها می‌شود برای من عجیب به نظر می‌رسد افرادی فکر می‌کنند که بیا یک مقاله بنویسیم و دخل این هیدگری‌ها را در بیاوریم و ریشه آنها را بسوزانیم و نابودشان کنیم. اگر در فلسفه حرف این بود که کسی یک مقاله یا سخنرانی علیه دیگری انجام بدهد، کار تمام باشد که خب خیلی از مسایل حل می‌شد. اگر اینطور بود که یک کسی بیاورد و افلاطون را رد کند و دیگر اسمی از افلاطون نباشد که افلاطون ۲۵۰۰ سال نمی‌ماند. هزاران نفر آمدند افلاطون را رد کردند. ولی افلاطون، افلاطون است. از رنسانس تا قرن هجدهم که هر کس آمد کتاب نوشت، در این باره که ارسطو اینطور کرده و بی‌خود کرده، چه اتفاقی افتاد؟ اگر همه عالم ردش بکنند، باز هم ارسطو است. حالا اگر من یک مقاله بنویسم و ارسطو را رد کنم ارسطو نیست و نابود شد؟! نه، او می‌ماند. اصلاً اگر این تمدن هم تمام شود و تاریخ دیگری - تاریخی دینی - بیاورد، در آن تاریخ هم ارسطو به عنوان متفکر وجود دارد. تفکر ارسطو مطرح است. اینکه کسی بگوید بیا یک تکلیف را روشن کنید، گویی از امکانات خود غافل است. یعنی در مورد خود

توهم دارد. آنکه اهل فکر است خواهد ماند و آنکه فکر ندارد نمی‌ماند. فکر ماندگار است» (رضا داوری، سخنرانی در سالگرد مرحوم فردید).

سخن گفتن درباره تفکر فردید اگرچه این سال‌ها به مناسبات سیاسی فراوانی آغشته شده – و آنکه روزگاری در مجله فردوسی به طرفداری از اسرائیل و صهیونیسم مقاله می‌نوشت، اکنون موافقان فردید را طرفداران استبداد و فاشیسم و تروریسم می‌خواند و تفکر وی را مروج انحصارطلبی و خشونت‌گرایی – اما از آن گریزی نیست. آنچه در پس همه دعاوی سیاسی و غیرسیاسی می‌ماند و فانی نمی‌شود، حق و حقیقت است یا به تعبیر فلاسفه «وجود». سخنان و حرف‌های فردید نیز اگر رنگ و بویی از حقیقت وجود داشته باشد، همیشگی و ماندگار و جاودان خواهد بود و روزگاری از پس ابرهای تاریخ سربر می‌آورد و خود را می‌نمایاند و این ربطی به مواجهه سیاسی ما با وی نخواهد داشت و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، دست و پا زنان در برزخ میان سنت و مدرنیته، نیازمند تفکری دیگر هستیم؛ تفکری دیگر برای فردایی دیگر. تفکری که از جنس تفکر امروز نیست، تفکری متعلق به فردا و پس فردای تاریخ.